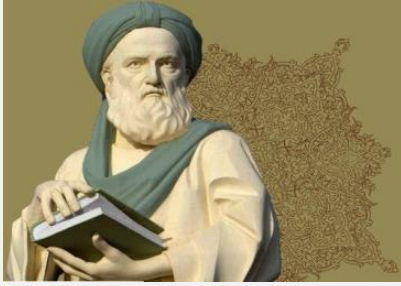


بیهقی پدر نثر پارسی نیست

اول آبان ماه به عنوان «روز ملی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، پدر نثر پارسی» نامگذاری شده است؛ هر چند که عنوان «پدر نثر پارسی» قدری اغراق آمیز به نظر می‌رسد...



اول آبان ماه به عنوان «روز ملی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، پدر نثر پارسی» نامگذاری شده است؛ هر چند که عنوان «پدر نثر پارسی» قدری اغراق آمیز به نظر می‌رسد زیرا ابوالفضل بیهقی اگر چه نثر را در هزار سال پیش به درجه ای از زیبایی و شیوایی رساند که بعدتر سعدی و حافظ، شعر را اما سعدی و حافظ نیز اوج دهندگان غزل بودند نه پدر آن. اعتلا بخشیدند و پدر نبودند.

به گزارش ایسنا، مهرداد خدیر در ادامه یادداشت خود در عصر ایران نوشت: «ابوالفضل بیهقی از سه منظر اهمیت دارد:

نخست: چنان که همه می دانند نثر اوست که به رغم گذار هزار سال همچنان تازه و درخشان است.

دوم: شیوه تاریخ نگاری او که اگر چه دیر و نزدیک حاکمان بوده اما به مردم گرایش داشته است.

نکته سوم هم این که پاره ای نوشته های او با اسلوب های روزنامه نگاری مدرن هم سازگار است در حالی که در آن دوران نه رسانه به مفهوم امروزی بوده نه روزنامه نگار و به همین خاطر استاد روزنامه نگاری - علی اکبر قاضی زاده - در ترجمه کتاب بسیار خواندنی و دوست داشتنی «تجربه های ماندگار در گزارش نویسی» - جان کری - نوشته مشهور بیهقی را به آن افزوده و در آغاز کتاب و به عنوان نخستین «گزارش» آورده و به عبارت دیگر او را «روزنامه نگار» دانسته است.

این یادداشت یک مقاله علمی و تحقیقی نیست و تنها به قصد یادآوری همین سه نکته است و توصیه به آشتی با متون کلاسیک و اگر احساس می کنید متون کلاسیک سنگین و دشوارند، ذکر این که نویسنده زبردست ایرانی که با داستان هایش شهره خاص و عام است - جعفر مدرس صادقی - دست به کار سترگی زده و اقدام به بازخوانی متون کرده تا خواننده حس نکند با کتابی پر از ارجاع و توضیح روبه روست و بتواند لذت ببرد و یکی از بازخوانی های او هم «تاریخ بیهقی» است و رنج فراوان کشیده تا ما موقع خواندن، آسوده باشیم و رنج نبریم.

جعفر مدرس صادقی می نویسد: «شاید یکی از علل قهر بودن خواننده روزگار ما با متون کهن، جنبه صرفاً آموزشی تحمیل شده به این متون باشد. وقتی فقط اساتید و پژوهشگران با متون کهن، سروکار داشته باشند و همان ها این متون را در دانشگاه ها و مدارس تدریس کنند و برگزیده هایی از این متون را به سلیقه خود برای خوانندگان ممتحن به چاپ برسانند، هیچ خواننده آزاد و فارغ البالی تصور طبیعی و درستی از این متون نخواهد داشت و صرفاً به درد کسانی می خورد که اهل تحقیق و تفحص اند یا می خواهند «چیزی یاد بگیرند»؛ حال آن که ادبیات «چیزی یاد نمی دهد» و فراتر از این حرف هاست و هیچکس نمی خواهد با خواندن رُمان و داستان کوتاه «چیزی یاد بگیرد». خواندن ادبیات، تجربه ای است فراتر از آموختن. ادبیات، حدود را در هم می شکند و نگاه تازه ما به جهان، ابعاد گم شده و بکری را در برابر ما می گشاید.»

این جمله هم جان کلام اوست: «مخاطب ادبیات، یک خواننده آزاد است که با رغبت و شوق، سراغ کلام مکتوب می آید و متن، هیچگاه برای او تجلی گاه آرا و عقاید انتزاعی و آموختنی نیست و در درجه اول می خواهد از خواندن متن، لذت ببرد.»

جعفر مدرس صادقی بر نکته درستی انگشت گذاشته است. آن قدر در مدرسه و دانشگاه بر «معنی» متن، تأکید کرده و پرسیده اند که لذت آن را گرفته اند و مخاطب عام ترسیده، سراغ آنها برود و این بلایی است که مدعیان هر عرصه بر سر متون آورده و خود را صاحب و مالک آن پنداشته اند. بر این سیاق می توان گفت این متون برای همه است؛ نه این که عده ای خود را مالک و صاحب آنها بدانند و چنان بر ریزه کاری های آن تأکید کنند که اصل داستان فراموش شود.

از این رو اقدام مدرس صادقی بسیار ستودنی است و دوستداران متون کهن را می توان به ویرایش های او ارجاع داد. ویرایش و نه تفسیر و تصحیح و انطباق نسخه ها و کارهایی از این دست بلکه با این هدف که بخوانیم و به همین خاطر نام پروژه خود را «بازخوانی متون» گذاشته است.

اما آن سه وجه:

اشاره شد که وجه اول، نثر اوست و «اصطلاحات زنده و متنوع زبان گفتاری»؛ چنان که ویراستار بازخوانی متون چنین اشاره کرده است:

«ترکیباتی از قبیل «گرگ آشتی» به معنی «صلح آبکی»، «در خط شد» به معنی «خشمگین شد»، «از جای بشد» به معنی «از کوره در رفت»، «نان خوردن» به معنی «غذاخوردن»، «پال برکشیدن» به معنی «بزرگ شدن»، «سرد کردن» به معنی «سرزنش کردن» و این تعابیر:

لشکری در پَر کلاغ انداخت (لشکری را به مهلکه فرستاد)، بادی در این میان جُست (فاصله ای در این میان پیش آمد)، خاک و نمکی بیختند (به اصطلاح امروز، ظاهرسازی یا سَمبَل کردند)، چون خر بر یخ بماند (همان که امروز می گوئیم مثل خر توی گل ماند)، موی، در کار نتوانستی خزید (مو، لای درزش نمی رفت)، چون خاک یافت، مراغه دانست کرد (اگر آب پیدا کند شناگر قابلی است)، دست بر رگ او نهاد (رگ خواب او را پیدا کرد)، خرما به بصره بردن (زیره به کرمان بردن)، خشت از جای خویش برفت (کار از کار گذشت) و نمونه های فراوان دیگر.

وجه دوم، شیوه متفاوت روایت تاریخی است و از زبان خود او:

«در دیگر تواریخ، چنین طول و عرض نیست؛ که احوال را آسان تر گرفته اند و شیمتی بیش یاد نکرده اند. اما من چون این کار پیش گرفتم، می خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا برگردم تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند ... در تواریخ، چنان می خوانند که فلان پادشاه، فلان سالار را به جنگ فرستاد و فلان روز، صلح کردند و این، آن را یا آن، این را برَد و بر این بگذشتند. اما من آنچه واجب است برجای آرم.»

و سرانجام گزارش نویسی او و مشهورتر از همه داستان «حسنک وزیر»:

«و حسنک، قریب هفت سال بر دار بماند؛ چنان که پاهایش فرو تراشید و خشک شد و اثری نماند تا فروگرفتند و دفن کردندش؛ چنان که کس ندانست، سرش کجاست و تنش کجا. و مادر حسنک، زنی بود سخت جگرآور. دو سه ماه از او این حدیث، نهان داشتند. چون بشنید جَزعی نکرد؛ چنان که زنان کنند. بلکه بگریست به درد؛ چنان که حاضران از درد وی، خون گریستند. پس گفت: «بزرگا مردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود، این جهان به او داد و پادشاهی چون مسعود، آن جهان.» ماتم پسر، سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید، پسندید و جای آن بود.»

نثر هزار سال پیش باید بوی کهنگی بدهد اما نثر بیهقی چنان تازه و شورانگیز است که هزار سال بعد رد آن را در شعر مدرن پارسی می توان جُست:

«و شیرآهن کوه مردی از این گونه عاشق

میدان خونین سرنوشت، به پاشنه آشیل، درنوشت

رویینه تنی که راز مرگش، اندوه عشق و غم تنهایی بود

آه! اسفندیار مغموم:

تو را آن به که چشم فرو پوشیده باشی

آیا نه

یکی «نه» بسنده بود که سرنوشت مرا بسازد؟

من تنها فریاد زدم: نه

من از فرو رفتن، تن زدم!

...

دریغا شیرآهن کوه مردا که تو بودی

و کوه وار پیش از آن چه به خاک افتی

نستوه و استوار مرده بودی...»

آشکار است که شعر سپید شاملو تحت تأثیر نثر بیهقی است و همین به تنهایی از تأثیرگذاری تأثیر نثر او حکایت می کند.

آن قدر در پی معنی و تفسیر بوده ایم که ما را از لذت بردن بازداشته و مدام گفته اند معنی آن چیست. مثل قیمت پرسیدن در گفت وگوهای روزانه و به جای این که زیبایی لباس یا عطر دیگری را یادآور شویم می پرسیم چند؟ انگار به فروشگاه رفته ایم.

با همتی که جعفر مدرس صادقی به خرج داده می توان این متون را به آسانی خواند؛ چنان که خود نوشته است:

«دیگر، گول بی شاخ و دُمی به نام ادبیات کهن وجود ندارد. این کتاب را باز کنید. اینک عین متن ۹۵۰ ساله شاهکار یگانه روزگار شکوفایی و اعتلای نثر فارسی که با کمال تعجب به راحتی می توان خواند.»

با این توصیفات، روشن است که می خواهیم به بهانه اول آبان سفارش کنم تاریخ بیهقی بخوانید؛ نه برای یادگرفتن، برای لذت بردن:

«این است حسنک و روزگارش. گفتارش این بود که «مرا دعای نشابوریان بسازد» و نساخت. چندان غلام و اسباب زر و سیم و نعمت، هیچ سود نداشت. او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز رفتند و این افسانه ای است با بسیار عبرت و این همه اسباب منازعت و مُکاوَحَت از بهر حُطام دنیا به یک سوی نهادند. احمق مردا که دل در این جهان ببندد که نعمتی بدهد و زشت، بستاند.»